



بررسی تطبیقی مبانی انفساخ قراردادهای در نظام حقوقی ایران و انگلستان

*دکتر جلیل قنواتی **دکتر مهدی کاظم زاده

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۷

چکیده

مبنای انفساخ قراردادهای را باید در اراده مشترک طرفین جستجو کرد؛ در حقیقت هنگام انعقاد قرارداد طرفین بر آنچه می‌خواهند و قوف کامل دارند؛ بنابراین هر دو می‌پذیرند که با انتقای هدف مورد نظر ادامه رابطه قراردادی فاقد مبنا بوده زیرا قصد هر یک از طرفین رسیدن به اهدافی است که قرار داد بر پایه آنها استوار شده است؛ می‌توان اینگونه بیان کرده که طرفین با ایجاد قصد مشترک دایره‌ای را ایجاد می‌کنند که خروج از آن، چنانچه امکان اعاده نداشته باشد سبب انفساخ قرارداد می‌شود؛ در واقع قرارداد به دلیل دارا بودن ماهیت اعتباری بر خلاف پدیده‌های عینی بدون اراده ایجاد کنندگانش قابل انحلال نیست و هنگامی که طرفین با تراضی شرایطی را بر اعمال و اجرای قرارداد پیش بینی می‌کنند حاوی دو مفهوم است اول این‌که قرارداد در آن محدوده که مورد تراضی (قصد مشترک) است قابل اجرا است و دومین این‌که در غیر از آن شرایط به دلیل عدم وجود قصد مشترک طرفین قابلیت اجرا نداشته و منفسخ می‌شود.

در حقوق انگلستان به دلیل تکیه بر حقوق عرفی و آرای قضائی، بر خلاف حقوق ایران اسباب انحلال قرارداد، از هم تفکیک نشده است و حقوقدانان این کشور به ذکر مصادیق خاتمه قرارداد اکتفاء کرده‌اند. یکی از مصادیق خاتمه قرارداد که می‌توان گفت سبب انفساخ قرارداد می‌شود، فراستریشن است. فراستریشن را در لغت می‌توان به معنی عقیم‌گذاری، محرومیت و خنثی‌سازی دانست و در اصلاح مبین انحلال قرارداد، به واسطه غیر ممکن شدن اجرا و انتقای آن است؛ در حقوق انگلیس، چهار مبنا برای دکتترین فراستریشن مطرح شده است. اما مبنایی که در این مقاله مورد تأکید و قابل تطبیق با انتقای مقتضای ذات عقد در حقوق ایران است، تئوری «شالوده قرارداد» است. بر اساس این تئوری چون با غیر ممکن شدن اجرای قرارداد شالوده آن منتفی و از بین می‌رود، ملتزم ماندن طرفین به قرارداد بی‌توجیه است؛ زیرا تحقق آنچه که اساس و شالوده توافق آنها را تشکیل می‌داد، منتفی شده است.

واژگان کلیدی: انفساخ، قرارداد، انتقای مقتضای عقد، شرط فاسخ، شالوده قرارداد، فراستریشن

مقدمه

قرارداد عمل حقوقی است که برای ایجاد، حداقل نیاز به دو اراده دارد. اراده‌هایی که در محدوده نظم عمومی و اخلاق حسنه باهم گره خورده و با پیدایش قصد مشترک باعث ایجاد ماهیت اعتباری به نام قرارداد می‌شود. اما همواره هر عقدی، به انجام نمی‌رسد و ممکن است قبل از رسیدن به هدف مطلوب به اسبابی مضمحل شده و از بین برود. در متون حقوقی این امر با عنوان انحلال قرارداد شناخته می‌شود. اسباب انحلال در حقوق ایران به دو گونه ارادی و قهری تقسیم می‌شود؛ ارادی در مواردی است که قرارداد با اراده یکی از طرفین یا با توافق آن‌ها از بین می‌رود که شامل فسخ و اقاله می‌شود. قهری (انفساخ) هنگامی است که قرارداد بدون نیاز به عمل حقوقی اضافی و بدون اراده طرفین، خود به خود منحل شده و حق انتخاب برای طرفین و دادگاه باقی نمی‌ماند.^۱

انحلال بر خلاف اصل، امری استثنایی است که نیاز به دلیل دارد زیرا هدف طرفین از تأسیس ماهیت حقوقی به نام قرارداد، اجرای آن و دستیابی به آثار آن است. ماده ۲۱۹ قانون مدنی نیز اصل را در قراردادهای لزوم می‌داند،^۲ به شکلی که هر قراردادی که به صورت صحیح منعقد شد به حیات خود ادامه می‌دهد و هرگاه در انحلال و بقای آن تردید شود باید حکم به بقای آن داده شود، مگر این‌که انحلال آن با دلایل قانونی احراز شود. بنابراین انفساخ به عنوان یکی از اسباب انحلال قراردادها، بر خلاف اصل است و نیاز به دلیل و سبب خاص دارد و هر جا حکم به انفساخ قراردادی داده می‌شود، باید متکی به دلیل باشد.

میانی انفساخ قراردادها را می‌توان به دو دسته انفساخ ناشی از اراده طرفین هنگام انعقاد قرارداد (شرط فاسخ) و از بین رفتن اثر اصلی قرارداد (انتقای مقتضای عقد) تقسیم کرد. توضیح آنکه، گاهی میانی انفساخ قرارداد همان سبب ایجاد آن یعنی اراده طرفین است که به شکل معلق در قرارداد نمود پیدا کرده و با وقوع آن قرارداد خود به خود منفسخ می‌شود.^۱ قانون مدنی ایران از شرط فاسخ به عنوان یکی از اسباب انفساخ نامی نبرده است. میانی شرط فاسخ اصل حاکمیت اراده است که از اصول مهم حقوق قراردادها در بیشتر نظام‌های حقوقی است و بدین معنا است که اراده فرد در ایجاد عقود و آثاری که بر آن مترتب می‌شود، حاکمیت دارد، بنابراین اصل، طرفین می‌توانند هر شرطی را که می‌خواهند در قرارداد بگنجانند و بر این اساس می‌توانند، توافق کنند که قرارداد در اثر وقوع حادثه‌ای به پایان برسد.

میانی دیگری که می‌توان برای انفساخ قرارداد در حقوق ایران معرفی کرد انتقای مقتضای ذات عقد است. توضیح این که، گاه انفساخ عقد، نتیجه از بین رفتن اثر اصلی آن است، به شکلی که طرفین به منظور تحصیل آن اقدام به انعقاد قرارداد کرده‌اند و هنگامی که دستیابی به آن اثر ممکن نباشد، قرارداد تهی شده و بقا بر آن بیهوده است، مسئله‌ای که در اینجا اهمیت دارد، معیار شناخت مقتضای ذات عقد است و بین فقها در این خصوص اختلاف است. اما می‌توان گفت که معیار دقیق برای شناخت مقتضای ذات عقد را باید عرف کاشف از قصد و اراده طرفین دانست. بنابراین، انتقای مقتضای ذات عقد یکی از اسباب انفساخ بوده و هنگامی که به هر دلیلی (خارج از اراده طرفین) مقتضای عقد، منتفی می‌شود؛ قرارداد منفسخ می‌گردد.

با توجه به این مراتب؛ نگارندگان در این مقاله پی آن هستند که با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مطالعه تطبیقی و مقایسه نظام حقوقی ایران و انگلستان در حوزه میانی انفساخ قراردادها؛ اولاً مشخص کنند که وضعیت موجود نظام حقوقی این دو کشور در زمینه میانی انفساخ قراردادها چگونه است و ثانیاً چه تدابیری را می‌توان در جهت بهبود وضعیت حقوقی ایران پیشنهاد نمود.

بند اول: مفهوم انفساخ قرارداد

انفساخ مصدر باب انفعال از ریشه فسخ است. در لغت به معنای شکسته شدن، برانداختن و باطل شدن است.^۱ انحلال قرارداد به شکل‌های مختلفی ممکن است واقع شود، ولی گاه در از هم گسیختن و بر هم خوردن قرارداد قصد و انشای فعلی نقشی ندارد. به عبارت دیگر انحلال آن برخلاف اقاله و فسخ که یکی از زمره عقد و دیگر از ایقاعات است، ناشی از تراضی طرفین و یا خواست یکی از آنها یا شخص ثالث نیست، بلکه به سببی از اسباب قهراً و بدون دخالت عامل اراده منحل می‌شود. به عبارت دیگر انفساخ، از اثر افتادن یک عمل حقوقی خارج از اراده ایجادکنندگان آن است و به آن انحلال قهری قرارداد نیز گفته می‌شود و به این معنی است که قرارداد، بدون نیاز به عمل حقوقی اضافی و بدون اراده طرفین، خود به خود منحل می‌شود و حتی انتخاب برای طرفین و دادگاه باقی نمی‌ماند.

در واقع قهری بودن انحلال در تمامی مواردی که واژه «انفساخ» بکار برده می‌شود به این معنی است که قراردادی صحیح محقق است و سپس به دلیلی آن قرارداد منحل می‌شود و در این انحلال، قصد عاقد دخالت نداشته است. البته گاه طرفین قرارداد ممکن است از پیش به تراضی سبب انحلال را با درج «شرط فاسخ» به وجود آورده باشند که این امر منافاتی با قهری بودن انحلال نخواهد داشت. زیرا انحلال منوط به اراده طرفین یا یکی از آنها نیست بلکه به سبب وقوع حادثه‌ای یا تحقق شرطی که حتی ممکن است برخلاف تمایل آنها باشد؛ محقق می‌شود. در اصل، انحلال قرارداد بر آنها تحمیل می‌شود و دادگاه نیز نمی‌تواند به بهانه رعایت عدالت و انصاف مفاد تراضی را نادیده بگیرد. زیرا قرارداد از لحظه انحلال فاقد حیات حقوقی بوده و مرده‌ای است که راهی برای اعاده ندارد.^۱

همچنین قهری بودن انحلال مانع از آن نیست که طرفین قبل از تحقق شرط فاسخ به تراضی آن را حذف کنند یا تغییر دهند. ولی آنچه مسلم است در صورت تحقق شرط، رضای مؤخر سبب تجدید حیات این موجود بی جان نخواهد شد و تنها راه انعقاد قرارداد جدید است. «بنابراین، وصف مشترک تمام موارد انفساخ قرارداد در اقسام گوناگون، قهری بودن انحلال است و همین وصف آن را از اقاله و فسخ که به تراضی طرفین یا رضایت یک طرف واقع می‌شود ممتاز می‌کند.»^۲ با توجه به این مطالب خصوصیات انفساخ را اینطور می‌توان برشمرد:

۱) انحلال عقد در هنگام انفساخ نیاز به قصد و انشاء مستقلی ندارد، بلکه همین که طرفین در زمان انشای عقد به انفساخ عقد در حالتی خاص تراضی کنند، با تحقق آن حالت خاص انحلال صورت می‌پذیرد و دیگر رضایت طرفین لازم نیست؛ بلکه قهراً انجام می‌گیرد؛ در حالی که در مورد فسخ ولو حق فسخ را طرفین به تراضی در هنگام انشای عقد به وجود آورده‌اند، ولی انحلال عقد، نیاز به قصد انشاء دارنده حق، در هنگام فسخ دارد. بنابراین اگر صاحب حق فسخ بخواهد، می‌تواند عقد را منحل نکند. در صورتی که در انفساخ، عقد خود به خود منحل می‌شود و توجهی به رضایت طرفین ندارد و انفساخ از مقوله حق نیست تا این‌که از اجرای آن بتوان خودداری کرد، بلکه از مقوله نتایج است که با تحقق سبب، قهراً و بدون توجه به رضایت طرفین واقع می‌شود.

۲) اثر انفساخ از زمان منفسخ شدن عقد است و اثر قهقرایی ندارد. یعنی انفساخ موجب نمی‌شود که آثار عقد از ابتدا از بین برود؛ بلکه اثر انفساخ از زمان منفسخ شدن قرارداد است و بنابراین منافع حاصله بین انعقاد عقد و انفساخ، متعلق به مالک پس از عقد است.

۳) انفساخ از نظر ماهیت نه عقد است و نه ایقاع زیرا عامل اراده در آن نقش و مدخلیت ندارد؛ بلکه یک واقعه حقوقی است که بالطبع دارای آثار حقوقی است.

در حقوق انگلستان تعریفی از انحلال ارائه نشده و به تبع آن به شکلی که در حقوق ایران مطرح است، اسباب آن از هم تفکیک نشده است. در خصوص انفساخ نیز تا حدی که مورد مطالعه نگارندگان قرار گرفته است، تعریفی ملاحظه نشد. اما مصادیقی در حقوق انگلستان وجود دارد که می‌توان گفت سبب انفساخ قرارداد می‌شوند. از آن جمله، می‌توان به دکترین فراسترین^۱ اشاره کرد.

فراسترین را در لغت می‌توان به معنی عقیم گذاری، محرومیت و خنثی سازی دانست و در اصطلاح مبین انحلال قرارداد، به واسطه غیر ممکن شدن اجرای و انتقای آن است. حقوقدانان انگلیسی کمتر به ارائه تعریفی مبین و مشخص از این دکترین می‌پردازند و بیش از آنکه بخواهند آن را در عباراتی موجز تعریف کنند، ترجیح می‌دهند به توصیف ساده آن بپردازند.^۲

بنابراین به تبع منابع مختلف و مقصود می‌توان به تعاریف زیر اشاره کرد.

«فراسترین خاتمه زود هنگام قرارداد، به واسطه اوضاع و احوالی است که اجرا را ناممکن می‌سازد و یا حداقل آن را به شکل اساسی متفاوت از آنچه که مورد انتظار و تصور طرفین بوده است، به گونه‌ای که ملتزم دانستن طرفین به قرارداد غیرمنطقی باشد.» در ادامه تعریف می‌آید: «قاعده مزبور به این اصل مبتنی است که غیر ممکن شدن بعدی قرارداد، خواه به صورت واقعی و خواه از نظر قانونی، به گونه‌ای که قابل استناد به طرفین نیست، قرارداد را منحل می‌کند.»^۳

یکی از مولفان انگلیسی نیز دکترین فراسترین را چنین تعریف می‌کند: «فراسترین پایان زود هنگام قراردادی است که به صورت قانونی انعقاد یافته است به واسطه رخدادی که اجرای قرارداد را متعذر می‌کند یا به واسطه تغییر اساسی اوضاع و احوال به گونه‌ای که مورد انتظار و تصور طرفین نبوده است.»^۱

چنانچه از این تعاریف استفاده می‌شود، براساس دکترین فراسترین، در صورتی که اجرای قرارداد ناممکن شود، قرارداد به صورت خودکار و بدون این‌که نیازی به هرگونه اقدام دیگری از جانب متعاقدين باشد، خاتمه می‌یابد. این اثر ویژگی خاص دکترین است که مورد تأکید بسیار است. بنابراین می‌توان گفت اعمال این دکترین سبب انفساخ قرارداد می‌شود. برای روشن شدن موضوع مثالی می‌آوریم:

براساس یک قرارداد اجاره کشتی که در نوامبر ۱۹۱۶ منعقد شده بود، مالکان متعهد شدند کشتی خود را در یکم مارس ۱۹۱۷ و برای مدت ۱۰ ماه در اختیار اجاره‌کنندگان قرار دهند، قبل از آن تاریخ، کشتی به وسیله دولت ضبط شد. مالکان کشتی با این تصور که کشتی به زودی آزاد خواهد شد، نظر اجاره‌کنندگان را در مورد قرارداد جدید جویا شدند. آنها اعلام کردند که به قرارداد پایبند خواهند بود. با وجود این‌که کشتی تا فوریه ۱۹۱۹ در اختیار دولت ماند و در این تاریخ آزاد شد. اجاره‌کنندگان از پذیرش مفاد قرارداد امتناع کردند و مدعی فراسترین شدند. اما مالکان ادعا کردند که اجرا کنندگان با رفتار خویش، دکترین فراسترین را به کنار نهاده‌اند. مجلس اعیان در این باره اعلام کرد، فراسترین قرارداد را به صورت خودکار پایان می‌دهد و نمی‌تواند به روشنی مورد صرف نظر قرار گیرد. بنابراین، اثر مشخص دکترین فراسترین در حقوق انگلستان، انحلال قهری قرارداد است، بدون این‌که متعاقدين کمترین نقشی در این زمینه ایفاء کنند. عقیم شدن قرارداد، حق انتخابی برای متعاقدين باقی نمی‌گذارد.

بند دوم: مفهوم شرط فاسخ

گاهی طرفین قرارداد در هنگام انعقاد قرارداد شرط می‌کنند که قرارداد در اثر واقعه ویژه‌ای، خود به خود منحل شود. برای مثال در عقد اجاره شرط می‌شود؛ چنانچه در مدت دو ماه بعد از انعقاد قرارداد فرزند ماجر به ایران باز گردد، قرارداد اجاره خود به خود منفسخ شود. یا این‌که تأخیر در پرداخت هر یک از اقساط اجاره‌ها سبب انفساخ عقد اجاره شود. در واقع این شروط تراضی دو طرف قرارداد، درباره انفساخ احتمالی قرارداد در آینده است که به صورت شرط در قرارداد درج می‌شود. در این مبحث مفهوم این شروط را، در حقوق و فقه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف. مفهوم شرط فاسخ در فقه امامیه

در منابع فقهی، بحث مستقلی درباره شرط فاسخ و حکم و آثار آن و طرح این مسئله که آیا طرفین عقدی می‌توانند ضمن انشای آن، انحلال آن را بدون نیاز به انشای فسخ، معلق بر امری کنند یا خیر، نشده است.^۲ با وجود این فقها با آن بیگانه نبوده‌اند و مطالبی به شکل پراکنده در کتب فقها وجود دارد که می‌توان گفت دلالت بر مبحث مورد نظر دارد. از جمله در مبحث بیع در یکی از خیارات تحت عنوان خیار شرط به این فرض پرداخته‌اند که در عقد بیعی که به شکل صحیح و منجر انعقاد یافته طرفین در هنگام انشای عقد شرط کنند که اگر بایع ثمن معامله را در مدت معین به خریدار رد کند عقد بیع خود به خود منفسخ شود.^۳

در فقه در خصوص ماهیت این شرط اختلاف نظر وجود دارد و برای این شرط اشکال پنج گانه‌ای مطرح می‌شود که در مبحث ماهیت حقوقی شرط فاسخ به صورت مفصل به بررسی آن خواهیم پرداخت. اما صرفنظر از ماهیتی که این شرط در فقه دارد؛ طرح وجه چهارم یعنی، رد ثمن قیدی برای انفساخ عقد، نشان دهنده روزه‌ای بر پذیرش این نهاد در فقه است.

ب. مفهوم شرط فاسخ در حقوق ایران

در حقوق فرانسه این شروط به «condition resolution» تعبیر می‌شود و به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهد عنوان شده است.^۷ ولی قانون مدنی ایران نامی از آن نبرده است. اما برخی از نویسندگان کتب حقوقی به تبعیت از قانون مدنی فرانسه، در بخش سقوط تعهدات به بررسی آن پرداخته و در پی تطبیق آن با سیستم حقوقی ایران برآمده‌اند. نویسندگان در عنوان این شرط اختلاف نظر دارند؛ اگرچه در مفهوم آن همگی با هم متفق هستند. عده‌ای آن را «شرط فاسخ» نامیده و تعلیق را به دو نوع تعلیق در انعقاد و تعلیق در انحلال تقسیم کرده‌اند و معتقد هستند همان گونه که طرفین عقد ممکن است اثر عقد را موکول به شرطی در آینده کنند، انحلال عقد و از بین بردن تعهد نیز گاهی معلق به وقوع حادثه‌ای در آینده می‌شود. سپس تعریف تعلیق در انحلال (شرط فاسخ) را با انفساخ گره زده‌اند و می‌گویند «شرط فاسخ تراضی است که دو طرف درباره انفساخ احتمالی عقد در آینده می‌کنند و بدین وسیله تعهدهای ناشی از عقد را محدود به زمان معین یا عدم وقوع شرایط خاص می‌سازند.^{۱۱} از نویسندگان عرب، عبدالرزاق سنهوری نیز اصطلاح شرط فاسخ را بکار برده و توضیح داده است: «التزام معلق بر شرط فاسخ محقق می‌شود و فعلاً نافذ است؛ ولی زوال این التزام معلق به این شرط است. پس وقتی شرط محقق شد التزام از بین می‌رود، و کان لم یکن تلقی می‌شود، و اما اگر شرط محقق نشد التزام با بر جا می‌ماند.»^۲

عده‌ای با غلط دانستن این اصطلاح «تعلیق فاسخ» را پیشنهاد کرده‌اند.^۳ برخی دیگر از نویسندگان آن را به عنوان یک ماهیت کلی به نام تعلیق در زوال عقد نام برده و آن را اینگونه تعریف کرده‌اند، تعلیق زوال عقد، یعنی انحلال عقد موقوف به امری دیگری باشد؛ اعم از انحلال از زمان تشکیل و انحلال از زمان حصول معلق علیه و سپس آنرا به دو نوع تعلیق در انفساخ و تعلیق در بطلان تقسیم می‌کند.^۴ اما این شرایط تحت هر عنوانی که مطرح شود، ممکن است انحلال قرارداد را مشروط به رخداد حادثه‌ای احتمالی در آینده کند، یا مشروط به وقوع رویدادی که در آینده رخ می‌دهد. در بسیاری موارد انفساخ مشروط به ارتکاب تقصیر، عدم انجام تعهد یا انجام دادن کار ارادی است.^{۱۱} البته همه این شروط مبین یک حقیقت است و آن این‌که معامله‌ای توسط طرفین به صورت قطعی و منجز منعقد می‌شود؛ ولی در ضمن آن شرط می‌شود؛ در صورت تحقق حادثه‌ای عقد خود به خود منحل شود.

بنابراین انعقاد چنین عقدی منجز است؛ ولی بقای آن معلق است. به عبارت دیگر «این نوع شروط در حقیقت موجب معلق شدن عقد نیست بلکه بقای اثر عقد را در حال تزلزل نگه می‌دارد. بنابراین، این عقود منجز است یعنی حدوثاً منجز است اما بقائاً معلق است.»^۲ به نظر می‌رسد این شروط از آنجایی که از مقوله شرط نتیجه است می‌تواند تحت عنوان شرط فاسخ مطرح شود؛ یعنی در صورت تحقق امری خاص، عقد خود به خود منفسخ شود.

پ. مفهوم شرط فاسخ در حقوق انگلستان

در حقوق انگلیس اصطلاح «شرط مؤخر»^۳ معادل شرط فاسخ است. این شرط، شرطی که پایان یافتن قرارداد یا تغییر آن در فروض وقوع حادثه‌ای خاص مقرر می‌دارد.^۴ در حقوق انگلیس با توجه به تعریفی که از این شرط بیان شد، روشن است که این شرط معلق به وقوع حادثه‌ای است. با این وجود نگاهی که به این شرط می‌شود به مانند شرط‌های دیگر است. به عبارت دیگر، به مانند همه شرط‌های دیگر، تأثیر این شرط مشروط به اعلام از طرف متعهد له است.

در حقیقت، چون این حقوق مبتنی بر آرای قضایی است و تا امری از سوی یکی از طرفین از دادگاه خواسته نشود مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد، بنابراین در فرضی که چنین شرطی در قرارداد وجود داشته باشد، تا انفساخ قرارداد خواسته نشود قرارداد همچنان باقی فرض می‌شود. به همین دلیل است که در این حقوق بین شرط فاسخ که اثر آن انفساخ قرارداد است و شرط فعل که به مشروط له اجازه فسخ را می‌دهند تفاوتی قائل نمی‌شوند و آنها را تحت یک عنوان مورد بررسی قرار می‌دهند. به

عبارت دیگر اگرچه اثر این شروط انفساخ قرارداد است اما تا زمانی که به آن استناد نشود قرارداد باقی فرض می‌شود و تنها زمانی قرارداد بر مبنای این شرط پایان یافته محسوب می‌شود که به آنها استناد شود.^۱

بند سوم: انتقای مقتضای ذات عقد، اصلی ترین مبنای انفساخ قراردادها در نظام حقوقی ایران

اساسی‌ترین اثری که از یک قرارداد ایجاد می‌شود و متعاقبین به منظور تحصیل آن، به انعقاد قرارداد مبادرت می‌ورزند، مقتضای ذات عقد است و اصلی‌ترین ویژگی آن، غیر قابل تفکیک بودن از قرارداد است. به شکلی که هرگونه انفکاک میان آن و عقد سبب زوال و انحلال قرارداد می‌شود.

در مورد تفکیک مقتضای ذات عقد، از قرارداد دو فرض قابل تصور است:

الف. قبل از انعقاد یا هنگام انعقاد به وسیله شرط ضمن عقد، این اثر از قرارداد سلب شود.

ب. بعد از انعقاد قرارداد به دلایلی این اثر از بین رفته یا قابلیت اجرا نداشته باشد.

فرض اول در حقوق ایران تحت عنوان «بطلان شرط مخالف مقتضای ذات عقد» مورد بحث و مطالعه مفصل قرار گرفته است؛ ولی انتفاء و جدایی مقتضای ذات عقد بعد از انعقاد و قبل از اجرای قرارداد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. و نویسندگان تنها به بررسی فرض نخست اکتفا کرده‌اند.

بنابراین با توجه به ویژگی‌های مقتضای ذات عقد، این امر قابل استنباط است که چنانچه به اسبابی بعد از انعقاد قرارداد این اثر از عقد منفک شود؛ در نتیجه به صورت طبیعی، عقد به دلیل فقدان محتوا زایل می‌شود؛ زیرا محلی برای بقا آن وجود ندارد و بقای آن لغو و باطل است. توضیح آنکه مقصود طرفین قرارداد؛ این است که با اجرای آن اثر، به انگیزه و هدف اصلی خود از انعقاد قرارداد، دست یابند و مسلماً نفس عقد مورد نظر طرفین نیست و هدف متعاقبین، اثری اصلی است که از عقد ناشی می‌شود. در واقع اشخاص تمایل ندارند که ماهیتی جدید در عالم اعتبار بیافزایند، بدون این‌که آن ماهیت اعتباری نمود و اثری در عالم واقع و خارج داشته باشد. بنابراین با انتفاء و نابودی این اثر ماهیت اعتباری نیز از بین رفته و منفسخ می‌شود. این نتیجه از وحدت ملاک با مبنای بطلان و میطل بودن شرط فاسخ نیز قابل استنباط است؛ به شکلی که عقد بدون این اثر اصلی قابل تصور نیست و امکان بقا ندارد و وجود شرط نشان دهنده تضاد در قصد انشای عقد با شرط است که موجب ابطال عقد و شرط می‌شود.^۱ در واقع تصور آن عقد بدون مقتضای ذات آن امکان ندارد؛ بنابراین نابود شدن آن، انفساخ عقد را به همراه خواهد داشت.

مبنای انفساخ قرارداد در صورت انتقای مقتضای ذات عقد را باید در توافق ضمنی طرفین جستجو کرد. در حقیقت هنگام قرارداد طرفین می‌دانند که هر کدام در راه ورود به این قرارداد به دنبال چه هستند. بنابراین هر دو می‌پذیرند که با انتقای هدف مورد نظر، ادامه رابطه قراردادی فاقد مبنا بوده در حلی که قصد هر یک از طرفین رسیدن به آن هدف مزبور بوده است. باید گفت اگر دادگاه طرفین را در شرایط تغییر یافته، ملزم به اجرای تعهدات کند ماهیت قرارداد به شکل اساسی تغییر می‌کند و موازی این دیدگاه است که طرفین قرارداد را در چنین وضعیتی نخواسته‌اند. به عبارت دیگر آن وضعیتی که طرفین قرارداد را برای آن منعقد کردند منتفی شده و با انتقای آن وضعیت قرارداد نیز منتفی می‌شود. به عبارت دیگر طرفین، قرارداد را با قید وضعیت خاصی قصد کرده‌اند که با انتقای این قید قصد نیز از بین می‌رود و باید قرارداد را منحل شده تلقی کرد.

انتقای مقتضای ذات عقد باید تفسیر مضیق شود و تنها در جایی اعمال شود که مقتضای ذات عقد و اساس و جوهر اصلی عقد از بین می‌رود ولی در جایی که اوضاع و احوالی قرارداد را برای طرفین کم فایده می‌کند، شامل نشود. وانگهی چیزی که محرک و انگیزه یک طرف به عقد بوده است، متمایز از چیزی است که مبنای قصد متعاقبین است و تحت عنوان مقتضای ذات عقد قابل تصور است. در واقع باید در انتقای مقتضای ذات عقد به قصد مشترک طرفین رجوع کرد و آنچه که در دایره تراضی مشترک طرفین بوده و مبنا و اساس آنها (هر دو) از انعقاد قرارداد محسوب می‌شود، باید مورد توجه قرار گیرد. برای روشن شدن بحث چند مثال می‌آوریم:

۱. شخصی طبق قراردادی متعهد می‌شود با توجه به مهارت خود در نقاشی، یک اثر هنری خلق و در تاریخ معینی تسلیم خریدار کند، ولی به سبب حادثه‌ای دست‌های او از کار افتاده و قادر به انجام تعهد قراردادی خود نیست. در مثال فوق، تعهد به خلق اثر هنری توسط نقاش، مقتضای ذات قرارداد بوده که با بروز حادثه منتفی و ایفای آن مقدور نیست؛ در نتیجه قرارداد منفسخ می‌شود. در واقع در این فرض آنچه که در دایره قصد مشترک طرفین وارد شده و مبنای تراضی طرفین به انعقاد عقد بوده است؛ مهارت خاص نقاش و پرداخت مبلغی قابل توجه از طرف دیگر قرارداد است.

۲. طبق ماده ۷۳۴ قانون مدنی عقد کفالت از جمله عقود عهدی محسوب می‌شود که در آن عهد، یک طرف (کفیل) در مقابل طرف دیگر (مکفول له) احضار شخص ثالثی را (مکفول) تعهد می‌کند. در این قرارداد تعهد کفیل به حضور مکفول، تعهد اصلی قرارداد است که طرفین به منظور آن اقدام به انعقاد قرارداد کرده‌اند. و می‌توان آن را مقتضای ذات عقد دانست. حال اگر بعد از انعقاد قرارداد مکفول فوت کند یا به دلایل دیگر انجام تعهد کفیل غیر ممکن شود، تعهد ساقط می‌شود و به تبع سقوط تعهد (مقتضای ذات عقد) قرارداد نیز از بین رفته و منفسخ می‌شود.

۳. مزارعه عقدی است که در آن یکی از طرفین تعهد به تسلیم زمین برای مدت معین به دیگری می‌کند و طرف دیگر نیز تعهد می‌کند با آن زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند. تعهد به تسلیم زمین و تعهد به کشت و زرع و تقسیم حاصل از طرف مقابل مقتضای ذات عقد محسوب می‌شود. که طرفین به منظور آن اقدام به انعقاد معامله کرده‌اند. چنانچه ماده ۵۳۲ قانون مدنی نیز شرط بر خلاف آن را باطل دانسته است و حقوقدانان آن را یکی از اقسام شرط مخالف مقتضای ذات عقد می‌دانند. حال اگر این تعهد به دلیل عارضه‌ای، از قبیل غیر ممکن شدن عمل به تعهد یا تلف مورد تعهد ساقط شود، عقد نیز به تبع آن منفسخ می‌شود. چنانچه ماده ۵۲۷ قانون مدنی در این خصوص بیان می‌دارد «هرگاه زمین به واسطه فقدان آب یا علل دیگر از این قبیل از قابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد، عقد مزارعه منفسخ می‌شود. در واقع انفساخ در این فرض یکی از مصادیق و موارد انتفای مقتضای ذات عقد است که در اثر غیر ممکن بودن عمل به مورد تعهد که آن نیز ناشی از تلف مورد تعهد بوده، رخ داده است. به عبارت دیگر تلف مورد تعهد باعث غیر ممکن شدن عمل به مورد تعهد شده و غیر ممکن شدن عمل به مورد تعهد، سبب سقوط تعهد شده است و سقوط تعهد اصلی قرارداد، موجب انفساخ قرارداد شده است.

انتفاء و نابودی مقتضای ذات عقد را میتوان به عنوان اصلی‌ترین مبنای انفساخ قراردادها در حقوق ایران مطرح کرد. در قانون مدنی، قاعده‌ای عام که این حکم را به صورت صریح مقرر دارد، به چشم نمی‌خورد. ولی با استقرار در این مواد و مواد قانونی دیگری که در این خصوص وجود دارد، می‌توان این قاعده را استخراج کرد. در متون حقوقی، فقهی و پژوهشی و مقالات نیز تا کنون تحت این عنوان مورد توجه قرار گرفته است و هر یک از آنان به تعبیر مختلف به آن اشاره کرده‌اند. مانند مثالی که در کتاب عروه الوثقی محمد کاظم طباطبایی وجود دارد. بدین مفهوم که چنانچه زنی برای تطهیر مسجد در زمان معین اجبر شود و زن دچار حیض شود، در این صورت زن از انجام تعهد متعذر و اجاره منفسخ می‌شود. در واقع تعهد به تطهیر مسجد در زمان مشخص، مقتضای ذات عقد است که به واسطه حیض زن غیر قابل اجرا شده است و به تبع آن نیز مقتضای ذات عقد نیز منتفی شده است. بنابراین قرارداد منفسخ می‌شود. علاوه بر مثال‌هایی با مضمون فوق، قاعده‌ای نیز با عنوان «بطلان کل عقد بتعذر الوفاء بمضمونه» در فقه وجود دارد که با نظریه ما در این مقاله قرابت زیادی دارد، که در خلال مباحث آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت.

الف. انتفای مقتضای ذات عقود عهدی

مقتضای ذات عقود عهدی، تعهدی اصلی است که بر ذمه متعهد قرار می‌گیرد و باید آن را انجام یا از انجام آن خودداری کند. با انجام تعهد، قرارداد به هدف رسیده و اجرا می‌شود. ولی اگر این تعهد به اسبابی قابلیت اجرا نداشته باشد و ساقط شود، عقد به دلیل فقدان محتوا از بین می‌رود. زیرا محلی برای بقای آن وجود ندارد و بقای آن لغو و باطل می‌شود. در نتیجه قرارداد منفسخ می‌شود. در واقع هدف متعاقبین از ایجاد ماهیت اعتباری به عنوان عقد، رسیدن به این اثر بوده است. که با از بین رفتن آن، سبب نیز از بین می‌رود. البته تمام موارد سقوط تعهد باعث انفساخ قرارداد نمی‌شود و پاره‌ای از آنها که با اراده یک طرف است مثل ابراء و برخی دیگر با اراده طرفین است مثل تبدیل تعهد، بسته به شرایط، تأثیرات متفاوتی خواهند داشت.

برای روشن شدن بحث، چند مثال می‌آوریم:

۱. مزارعه عقدی عهدی است که در آن یکی از طرفین تعهد به تسلیم زمین برای مدت معین به دیگری می‌کند و طرف دیگر نیز تعهد می‌کند با آن زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند. تعهد به تسلیم زمین و تعهد به کشت و زرع و تقسیم حاصل از طرف مقابل مقتضای ذات عقد محسوب می‌شود که طرفین به منظور آن اقدام به انعقاد معامله می‌کنند. چنانچه ماده ۵۳۲ قانون مدنی نیز شرط برخلاف آن را باطل دانسته است و حقوقدانان آن را یکی از اقسام شرط مخالف مقتضای ذات عقد می‌دانند. حال اگر این تعهد به دلیل عارضه‌ای، از قبیل غیر ممکن شدن عمل به تعهد ساقط شود؛ عقد نیز به تبع آن منفسخ می‌شود. چنانچه ماده ۵۲۷ ق.م. در این خصوص بیان می‌دارد «هرگاه زمین به واسطه فقدان آب یا علل دیگر از این قبیل از قابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد، عقد مزارعه منفسخ می‌شود». انفساخ در فرض فوق در واقع یکی از مصادیق و موارد انتفای مقتضای ذات عقد است که در اثر غیر ممکن بودن عمل به مورد تعهد که آن نیز محصول تلف مورد تعهد بوده، رخ داده است. به عبارت دیگر تلف مورد تعهد باعث غیر ممکن شدن عمل به مورد تعهد شده و غیر ممکن شدن عمل به مورد تعهد سبب سقوط تعهد شده است و سقوط تعهد اصلی قرارداد، موجب انفساخ قرارداد شده است.

۲. در عقد کفالت، احضار مکفول، تعهد اصلی قرارداد است که مبنای تراضی طرفین است. حال اگر تعهد به حضور مکفول علیه غیر ممکن شود، عقد کفالت به دلیل انتقای مقتضای ذات آن منفسخ می‌شود. (بند ۶ ماده ۷۴۶ ق.م)

۳. هرگاه زنی متعهد شده باشد که به بچه‌ای شیر دهد و بچه بمیرد یا زن به دلیل بیماری قادر به شیر دادن نباشد، چون تعهد به شیردادن مقتضای ذات آن عقد است و طرفین به منظور رسیدن به آن اقدام به انعقاد قرارداد کرده‌اند و انجام آن تعهد غیر ممکن شده است، بنابراین محلی برای بقای این عقد نبوده و منفسخ می‌شود.

۴. در قراردادهایی که تعهد اصلی قرارداد وابسته به شخصیت یکی از طرفین یا هر دو طرف است، مثل قراردادی که با هنرمندان با توجه به انجام کاری که وابسته به مهارت یا ذوق ویژه آنان منعقد می‌شود، تعهد اصلی قرارداد انجام آن کار توسط خود هنرمند است که با مرگ او منتفی می‌شود و قرارداد نیز به سبب انتقای مقتضای ذات عقد که همان تعهد اصلی است منحل می‌گردد. ۱

۵. در قراردادی که موضوع آن رساندن داروی بیهوشی برای جراحی بیمار در زمان مشخص است، قید زمان مبنای تعهد می‌باشد که طرفین براساس آن اقدام به انعقاد آن قرارداد می‌کنند؛ بنابراین با گذشتن مهلت اجرا و غیر ممکن شدن اجرای تعهد در موعد مقرر، تعهد ساقط می‌شود و به تبع سقوط تعهد اصلی، قرارداد منفسخ می‌شود. زیرا محلی برای بقای آن وجود ندارد. در واقع در قرارداد فوق صرف تعهد، مورد قصد و تراضی طرفین نیست و آنچه که اساس تراضی آنها را تشکیل می‌دهد، انجام تعهد در زمان مشخص و تعیین شده است. بنابراین اگر زمان سپری شده و تعهد انجام نگردد، قرارداد به دلیل انتقای مقتضای ذات آن، منفسخ می‌شود. زیرا بقای آن هیچ فایده‌ای ندارد.

در پایان این نکته لازم به ذکر است که در عقود که متضمن دو تعهد اصلی متقابل است؛ مثل تعهد شخصی به نصب ماشین آلات کارخانه در مقابل پرداخت مبلغی مشخص، مقتضای ذات آن از دو امر متقابل تشکیل شده است. که هر یک علت دیگری است و هرکس در صورتی حاضر است تعهد خود را انجام دهد که به عوض برسد و هیچ کس نیست که تعهدی را انجام دهد؛ در حالی که در مقابلش به چیزی به او نمی‌رسد. بنابراین اگر یکی از این دو ساقط شود؛ تعهد طرف مقابل نیز از بین می‌رود.

ب. انتقای مقتضای ذات عقود تملیکی

انتقال مالکیت به عنوان مقتضای ذات عقود تملیکی، مفهومی مطلق است که به مالک حق هرگونه تصرف در مایملک خود را می‌دهد؛ این مالکیت به صرف انعقاد عقد به صورت ناقص محقق می‌شود؛ زیرا مالک را تنها قادر به انجام تصرفات حقوقی در ملک خود می‌کند و تصرفات مادی او، که سهم عمده‌ای در قصد و انگیزه های او در انعقاد قرارداد دارد، تنها با تسلیم امکان پذیر می‌شود؛ بنابراین تسلیم سهم مهمی در استقرار مالکیت دارد و چنانچه به اسبابی غیر ممکن شود، معامله به دلیل انتقای، مقتضای ذات خود، منفسخ می‌شود؛ قانون مدنی در موارد بسیاری، از جمله مواد ۳۸۷، ۴۶۹ و ۴۸۳ تلف مورد تملیک قبل از قبض را سبب انفساخ قرارداد دانسته است. حقوقدانان و فقهای برجسته نیز به عبارت های مختلف این استدلال را در توجیه حکم قانونگذار ارائه داده‌اند؛ بنابراین برای درک بهتر موضوع، به بررسی و تحلیل ماده ۳۸۷ در عقد بیع به عنوان بارزترین مصداق عقود تملیکی پرداخته شده است.

لازم به ذکر است که به دلیل شباهت بحث و مطالبی که می‌توان در خصوص انتقای مقتضای ذات عقود تملیکی بیان کرد، نیازی به بررسی دیگر موارد ذکر شده نیست و با وحدت ملاک از ماده ۳۸۷ در عقد بیع به فلسفه وضع دیگر مواد پی می‌بریم.

ب. انتقای مقتضای ذات عقود ادنی

اصلی‌ترین اثر در عقود ادنی، همان گونه که از نام این عقود مشخص است، ایجاد اذن است؛ به شکلی که هدف طرفین ایجاد حق و تکلیف نیست. تنها می‌خواهند به یکدیگر درکاری اذن داده و با هم طرحی را اجرا کنند؛ استمرار و دوام این عقود وابسته به اذن است به ترتیبی که با نابودی آن، عقد نیز منحل می‌شود؛ این وابستگی، این عقود را در زمره عقود جایز درآورده و سبب شده برخی از بزرگان آن را از زمره عقود خارج کرده و اطلاق مفهوم عقد را بر آن نوعی تسامح تلقی کنند. یکی از فقها عقد را به مفهوم واقعی، عهد مؤکد می‌داند؛ یعنی عقدی که بر استحکام و استواری آن تأکید وجود داشته و قابل گسستن به صورت یک جانبه نباشد؛ بنابراین عقد ادنی را از این قاعده مستثنی می‌داند؛ منشاء این نظریه در قاعده «اصاله الزوم» است و آن این‌که عقود منعقد بین افراد دوام داشته و هرگز نمی‌توان، با اراده یک جانبه آنها را بر هم زد؛ حال اگر عقدی دارای این خصیصه نباشد، در واقع عقد به صورت ظاهری است و تخصیصاً از بحث عقد خارج هستند. ۱

خارج از اختلاف نظری که در شمول عنوان عقد به این گونه عقود وجود دارد، وابستگی عقد به ادامه اذن سبب می‌شود که با انقضا و نابودی اذن، عقد نیز منحل شود و این امر به دو طریق قابل تصور است:

الف) با توجه به ویژگی این عقود که هیچ الزامی برای طرفین ایجاد نمی‌کند طرفین اذن دهنده و اذن گیرنده هر وقتی که اراده کنند می‌توانند این اذن را از بین برده و باعث انحلال قرارداد شوند.

ب) چون منبع اذن همیشه انسان و شخص حقیقی است و اذن همیشه متصل به منبعش است، هر حادثه‌ای (مرگ یا حجر) که این منبع را از بین ببرد، رشته ارتباط میان اذن و اراده را قطع می‌کند و آن را از بین می‌برد و با از بین رفتن اذن، عقد خود به خود منفسخ می‌شود. از طرف دیگر مرگ و حجر اذن گیرنده نیز باعث نابودی اذن می‌شود؛ زیرا نیابت و اذن و اباحه، همان گونه که به شخصیت اذن دهنده وابسته است، خطاب به شخص طرف دیگر است و مقید به وجود و اهلیت همان شخص است؛ انسان به کسی اذن تصرف در مال خود را می‌دهد که به او تعلق خاطر و اعتماد دارد. در چنین حالتی، برای مالک قابل تحمل نیست که ناگهان با قیم یا وارثی ناشناخته روبرو شود؛ بنابراین اگر قانونگذار بخواهد از قصد مشترک و مبنای تراضی پیروی کند، باید مرگ و حجر عامل و وکیل و امین را سبب انفساخ عقد قرار دهد؛ در حالی که، اگر از عقد حقی مستقل زاده شود و به داری طرف ببیند (مانند حق مالکیت که به خریدار می‌رسد) هیچ منطقی حجر و مرگ کنونی را در اثر تمام شده و قاطع گذشته مؤثر نمی‌بیند؛ ۲ به علاوه با فوت اذن گیرنده، انجام امری که به دلیل آن اذن اعطا شده بوده، از بین می‌رود؛ پس اذن منتفی و عقد منفسخ می‌شود. مثلاً در عقد وکالت، موکل برای انجام امری خاص به دیگر اذن و نیابت می‌دهد که با فوت وکیل دیگر آن اذن خاص در محدوده عمل خاص نیز از بین می‌رود.

در نتیجه، وابسته بودن عقود اذنی به ادامه اذن به عنوان مقتضای ذات خود، سه نتیجه مهم را در بردارد:

۱. چون اذن همیشه متصل به منبع انسانی است و در این دسته عقود هیچ گونه حق و تکلیف ایجاد نمی‌شود، اذن دهنده هر وقت که اراده کند می‌تواند با قطع اذن از منبعش از اجرای عقد جلوگیری کرده و از طرف دیگر اذن گیرنده نیز چون هیچ گونه الزامی به پذیرش و ادامه اذن ندارد می‌تواند از پذیرش اذن جلوگیری کند و با از بین بردن اثر اصلی قرارداد باعث فسخ قرارداد شوند.

۲. چون اذن همیشه متصل به منبع انسانی (اراده) است و به صورت مستمر ایجاد می‌شود، هر حادثه‌ای که این منبع را از بین ببرد، و رشته ارتباط میان اذن و اراده را قطع کند؛ سبب نابودی اذن می‌شود و از آنجا که اذن اثر اصلی عقد است که غیر قابل تفکیک از عقد است با نابودی اذن، عقد نیز نابود شده و منفسخ می‌شود.

اذن به تصرف و نیابت، مقید به وجود و اهلیت اذن گیرنده (عامل) نیز هست؛ زیرا انسان به کسی اذن تصرف در مال خود را می‌دهد که به او تعلق خاطر و اعتماد دارد؛ بنابراین، این وابستگی سبب می‌شود که با مرگ و جنون و سفه اذن گیرنده، اذن از بین برود و به تبع نابودی اذن، عقد منفسخ شود.

بند چهارم: شالوده قرارداد، اصلی‌ترین مبنای انفساخ قراردادها در نظام حقوقی انگلستان

در حقوق انگلستان نیز یکی از نظریه‌های مهمی که در مورد مبنای اعمال دکترین فراسترپشن و انحلال قرارداد مطرح می‌شود، نظریه «شالوده قرارداد» است. براساس این تئوری چون با غیر ممکن شدن اجرای قرارداد شالوده آن منتفی و از بین می‌رود، ملتزم ماندن طرفین به قرارداد بی وجه است. زیرا تحقق آنچه که اساس توافق آنها را تشکیل می‌داد، منتفی شده است. این نظریه، اول در سال ۱۹۱۶ به وسیله «لرد هلدان» در دعوی «تمپلین»^۲ عنوان شد. او گفت: «وقتی مردم قراردادی منعقد می‌کنند که امکان اجرای آن وابسته به استمرار دسترسی به چیز معینی است و این دسترسی به دلیل شرایطی که خارج از کنترل طرفین است از بین می‌رود، قرارداد در نظر اول منحل محسوب می‌شود».^۳

به دنبال آن، در سال ۱۹۳۸ این تئوری به صورت آشکارتری به وسیله قاضی «گدارد»^۴ در یک دعوی مورد اشاره و به عنوان مطمئن‌ترین مبنای دکتری فراسترپشن معرفی شد. در موضوع این دعوی، در اثنای جنگ داخلی اسپانیا، خواندگان یک کشتی را برای مدت ۳۰ روز از یکم جولای و در ازای مبلغ ۲۵۰ پوند بابت کرایه هر روز، به منظور تخلیه شهروندان از شمال اسپانیا و انتقال آنها به بنادر فرانسه، از خواهان اجاره کردند. در تاریخ ۱۴ جولای، کشتی در بندر بلبانو، به تصرف ناسیونالیست‌ها درآمد. آن‌ها کشتی را تا هفتم در اختیار داشتند، به گونه‌ای که کشتی تحویل مالکین نشد، مگر در تاریخ ۱۱ سپتامبر. خواندگان، کرایه مربوط به ۳۱ جولای را پیشاپیش پرداخت نکرده بودند. اما مالکین خواهان کرایه کشتی از یکم اگوست تا ۱۱ سپتامبر بودند. یا این‌که مبلغ بالای کرایه، مبین این امر بود که امکان تصرف کشتی، دور از انتظار طرفین نبوده است و آنها در زمان قرارداد، احتمال آن را می‌دادند. قاضی گدارد نظر داد، به دلیل این‌که تصرف کشتی شالوده قرارداد را

از بین برده است، قرارداد عقیم شده و خوانندگان مسئولیتی برای پرداخت کرایه بیشتر ندارند. او گفت: اگر شالوده قرارداد از بین برود، خواه به دلیل انهدام موضوع، خواه به واسطه وقفه-ای این چنین طولانی یا به واسطه تأخیری که اجرا را واقعاً متأثر و متخلف از آنچه که قرارداد بوده می-کند و طرفین هیچ ترتیبی برای نوع برخورد با این وضعیت مقرر نکرده باشند، قرارداد منتفی محسوب می-شود»^۱.

از این تئوری با بیانی متفاوت به «تغییر در تعهد»^۲ نیز تعبیر شده است. به این معنا که در جایی که به دلیل تغییر بعدی اوضاع و احوال، اجرای قرارداد به صورت ریشه ای متفاوت از آنچه که در ابتدا مورد تعهد بوده است می-شود، قرارداد عقیم می-شود. لرد رادکلایف در دعوی اظهار کرد: «فراستریشن هنگامی رخ می-دهد که حقوق تشخیص دهد (احراز کند) که بدون خطای هیچ یک از طرفین، تعهد قراردادی غیر قابل اجرا شده است. به این دلیل که شرایطی که تحت آن اجرا درخواست شده، آن را به صورت ریشه-ای متفاوت از آنچه در قرارداد مورد تعهد قرار گرفته می-سازد»^۳.

نکته-ی قابل ذکر این-که، در حقوق انگلستان اجرای دکترین فراستریشن براساس تئوری «شالوده قرارداد» امری موضوعی محسوب می-شود و این-که شالوده قرارداد چیست و آیا شالوده قرارداد از بین رفته یا خیر؟ مسائلی است که قاضی باید آن را تعریف و تعیین کند. البته قاضی نیز معمولاً به قصد متعاملین رجوع می-کند و آنچه را که طرفین اساس تراضی خود معرفی کرده-اند یا می-دانند شالوده قرارداد محسوب می-کند.^۴

نتیجه-گیری

۱. انفساخ قرارداد به وضعیتی گفته می-شود که قرارداد پیش از آنکه به کمال برسد و نتیجه آن حاصل شود در اثر واقع-ای به صورت خودکار و بدون نیاز به اراده انشایی، منحل شده و عقیم می ماند. بر این اساس، مفهوم انفساخ با مفاهیم دیگری چون پایان یافتن عقد از طریق اجرا، انقضا، بطلان و رد قرارداد متفاوت است. عواملی که انفساخ را در پی دارند به دو دسته شرط فاسخ و انتفای مقتضای ذات عقد تقسیم می-شوند.

۲. مبنای انفساخ قراردادها را باید در اراده مشترک طرفین جستجو کرد؛ در حقیقت هنگام انعقاد قرارداد طرفین بر آنچه می-خواهند و قوف کامل دارند؛ بنابراین هر دو می-پذیرند که با انتفای هدف مورد نظر ادامه رابطه قراردادی فاقد مبنای بوده زیرا قصد هر یک از طرفین رسیدن به اهدافی است که قرار داد بر پایه آنها استوار شده است؛ می-توان اینگونه بیان کرده که طرفین با ایجاد قصد مشترک دایره-ای را ایجاد می-کنند که خروج از آن، چنانچه امکان اعاده نداشته باشد سبب انفساخ قرارداد می-شود؛ در واقع قرارداد به دلیل دارا بودن ماهیت اعتباری بر خلاف پدیده-های عینی بدون اراده ایجاد کنندگانش قابل انحلال نیست و هنگامی که طرفین با تراضی شرایطی را بر اعمال و اجرای قرارداد پیش بینی می-کنند حاوی دو مفهوم است اول این-که قرارداد در آن محدوده که مورد تراضی (قصد مشترک) است قابل اجرا است و دومین این-که در غیر از آن شرایط به دلیل عدم وجود قصد مشترک طرفین قابلیت اجرا نداشته و منفسخ می-شود.

۳. در حقوق انگلستان به دلیل مبتنی بودن به حقوقی عرفی و تکیه به موارد عینی و عملی حقوق، بر خلاف حقوق ایران، تعریف از انحلال قرارداد ارائه نشده است. و به تبع آن، انفساخ به عنوان یکی از اسباب انحلال قرارداد، به شکلی که در حقوق ایران مطرح است مورد بحث قرار نگرفته است. اما پاره-ای از مصادیق در این کشور وجود دارد که می-توان گفت سبب انفساخ قرارداد می-شود. از آن جمله می-توان به دکترین فراستریشن اشاره کرد.

۴. فراستریشن پایان زود هنگام قراردادی است که به شکل قانونی انعقاد یافته، به واسطه رویدادی که اجرای قرارداد را متعذر می-کند؛ یا به واسطه تغییر اساسی اوضاع و احوال به گون-ای که مورد انتظار و تصور طرفین نبوده است. بر اساس دکترین فراستریشن، در صورتی که اجرای قرارداد ناممکن شود، قرارداد به صورت خودکار و بدون این-که نیازی به هرگونه اقدام دیگری از جانب متعاقدين باشد، خاتمه می-یابد. این اثر خصیصه مشخص دکترین است که مورد تأکید بسیار است. بنابراین می-توان گفت اعمال این دکترین سبب انفساخ قرارداد می-شود.

۵. شرط فاسخ شرطی است که به موجب آن طرفین هنگام عقد توافق می-کنند در اثر وقوع حادثه-ای و یا عدم وقوع یا انجام امری عقد به خودی خود و بدون نیاز به اراده ای انشایی منحل شود. مبنای این شرط را باید اصل آزادی اراده بیان کرد. به موجب این اصل طرفین حق دارند که آثار قرارداد را خود تعیین کنند. در حقیقت طرفین که با اراده آزاد وارد قراردادی می-شوند، می-توانند در مورد سرنوشت آن تصمیم-گیری کنند. بنابراین طرفین می-توانند توافق کنند که در شرایطی خاص قرارداد به خودی خود منحل شده و رابطه قراردادی به پایان رسد.

۶. در حقوق انگلیس واژه (شرط مؤخر) معادل شرط فاسخ است. این شرط، شرطی که پایان یافتن قرارداد یا تغییر آن را در فرض وقوع حادثه‌ای خاص مقرر می‌دارد. در حقوق انگلیس با توجه به تعریفی که از شرط فوق بیان شد، روشن است که این شرط معلق به وقوع حادثه‌ای است. با این وجود نگاهی که به این شرط می‌شود به مانند شرط‌های دیگر است. به عبارت دیگر، به مانند همه شرط‌های دیگر، تأثیر این شرط مشروط به اعلام از طرف متعهد له است. در حقیقت، چون این حقوق مبتنی بر آرای قضایی است و تا امری از سوی یکی از طرفین از دادگاه خواسته نشود مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد، بنابراین در فرضی که چنین شرطی در قرارداد وجود داشته باشد تا انفساخ قرارداد خواسته نشود، قرارداد همچنان باقی فرض می‌شود. به همین دلیل است که در این حقوق بین شرط فاسخ که اثر آن انفساخ قرارداد است و شرط فعل که به مشروط له اجازه فسخ را می‌دهند تفاوتی قائل نمی‌شوند و آنها را تحت یک عنوان مورد بررسی قرار می‌دهند. به عبارت دیگر اگرچه اثر شرط مؤخر انفساخ قرارداد است، اما تا زمانی که به این شرط استناد نشود قرارداد باقی فرض می‌شود و تنها زمانی قرارداد بر مبنای این شرط پایان یافته محسوب می‌شود که به آن استناد شود.

۷. در خصوص اثر شرط فاسخ باید گفت با توجه به تعریفی که از این شرط می‌شود انحلال عقد به خودی خود بوده و نیازمند اراده خاصی نیست. در حقیقت، به محض آنکه حادثه‌ای که شرط مشروط به آن شده، رخ داد، قرارداد منحل می‌شود و به پایان می‌رسد. بنابراین، لازم نیست برای اعلام انفساخ به دادگاه مراجعه کرد. این امر که امروزه برای انفساخ به دادگاه مراجعه می‌شود برای آن است که بازگشت به حالت پیش از قرارداد را از دادگاه می‌خواهند. بنابراین باید گفت که نمی‌توان رویکرد حقوق انگلیس را که شرط فاسخ را به مانند دیگر شروط نیازمند استناد می‌دانند را پذیرفت. زیرا انحلال خود به خود رخ داده و نیازمند اراده انشایی نیست.

۸. انتقای مقتضای عقد را باید مبنای اصلی انفساخ قرارداد دانست. در حقیقت، شرط فاسخ نیازمند توافق طرفین است و حال آنکه انتقای مقتضای قرارداد خارج از اراده طرفین است. هر عقدی وسیله‌ای برای دستیابی به هدفی است. قرارداد خود به خود دارای ارزش نیست بلکه ارزش قرارداد به این است که طرفین را به چیزی که آنها را وادار به انعقاد قرارداد کرده برساند. بر همین اساس هنگامی که هدف یکی از طرفین از قرارداد با مانعی روبرو می‌شود، ملزم دانستن او به تعهدات قراردادی منطقی نبوده و بنابراین نمی‌توان از قرارداد حرف زد. در حقیقت قراردادی که از هدفش باز مانده مانند موجودی بی روح است.

۹. در حقوق انگلیس نیز یکی از نظریه‌های مهم در مورد مبانی اعمال دکترین فراسترینشن و انحلال است. بر اساس این تئوری با غیر ممکن شدن ((شالوده قرارداد)) قرارداد منتفی می‌شود از این رو ملتزم ماندن طرفین به قرارداد بی وجه است؛ زیرا تحقق آنچه که اساس و شالوده توافق آنها را تشکیل می‌داد، منتفی شده است.

۱۰. معیار مقتضای ذات عقد را اصولاً باید در قصد طرفین از عقد جستجو کرد. اما از آنجا که کشف قصد طرفین دشوار است و با احتمال آنکه هر طرف برای رسیدن به مقصودش سعی می‌کند مقتضای عقد را به گونه‌ای تعریف کند که منافعش را تأمین می‌کند بهتر است معیاری پذیرفته شود که مورد تردید نباشد. بر همین اساس مقتضای عقد را در عقود معین باید در قانون و در صورت سکوت قانون در عرف جستجو کرد. در عقود غیر معین چون قانون وجود ندارد باید در عرف جستجو کرد و اگر نتوان از عرف چیزی فهمید باید آن چیزی دانست که از دیدگاه یک انسان متعارف در جایگاه طرفین از قرارداد حاصل می‌شود.

۱۱. در حقوق انگلستان، اجرای دکترین فراسترینشن بر اساس تئوری «شالوده قرارداد» امری موضوعی محسوب می‌شود و این‌که شالوده قرارداد چیست و آیا شالوده قرارداد از بین رفته یا خیر؟ مسائلی است که قاضی باید آن را تعریف و تعیین کند. البته قاضی نیز معمولاً به قصد متعاملین رجوع می‌کند و آنچه را که طرفین اساس تراضی خود معرفی کرده‌اند یا می‌دانند، شالوده قرارداد محسوب می‌کند.

۱۲. در حقوق ایران عقود از نظر اثر ذاتی به سه دسته تقسیم می‌شوند، پاره‌ای از عقود اثر ذاتی آن انتقال مالکیت و ایجاد حق عینی است که تحت عنوان عقود تملیکی عنوان می‌شود. دسته‌ای دیگر از عقود اثر اصلی آن ایجاد یا انتقال تعهد است که عقود عهدی نامیده می‌شود و دسته آخر عقود هستند که اثر اصلی آن اذن است بدین ترتیب که، مقصود دو طرف ایجاد حق و تکلیف نیست و می‌خواهند در انجام دادن کاری به دیگری نیابت دهند، یا نظارت خود را بر انجام آن کار به گونه‌ای باقی گذارند، و از اراده آنان تنها اختیار و اباحه ایجاد شود.

۱۳. مقتضای ذات عقود عهدی، تعهدی اصلی است که بر ذمه متعهد قرار می‌گیرد و باید آنرا انجام یا از انجام آن خوداری کند. با انجام تعهد، قرارداد به نتیجه رسیده و اجرا می‌شود ولی اگر این تعهد به اسبابی قابلیت اجرا نداشته باشد و ساقط شود، عقد به دلیل فقدان محتوا زایل می‌شود. زیرا محلی برای بقای آن وجود ندارد و بقای آن لغو و باطل می‌شود در نتیجه قرارداد منفسخ می‌شود.

۱۴. مقتضای عقود تملیکی انتقال مالکیت است. ولی این اقتضا با تمام ویژگی‌هایش که به موجب آن شخص می‌تواند در حدود قوانین تصرف در مالی را به خود اختصاص دهد و از تمام منافع آن استفاده کند صرف انعقاد عقد ایجاد نمی‌شود و استقرار کامل آن مشروط به تسلیم است. بنابراین تسلیم سهم مهمی در استقرار مالکیت دارد و چنانچه به اسبابی غیر ممکن شود، معامله به دلیل انتفای مقتضای ذات خود، منفسخ می‌شود. قانون مدنی در موارد بسیاری، از جمله مواد ۳۸۷، ۶۴۹ و ۴۸۳ تلف مورد تملیک قبل از قبض را سبب انفساخ قرارداد دانسته است. حقوقدانان و فقهای برجسته نیز به تعبیر مختلف این استدلال را در توجیه حکم قانونگذار ارائه داده‌اند.

۱۵. مقتضای عقود اذنی، اذن است. به شکلی که هدف طرفین ایجاد حق و تکلیف نیست، فقط می‌خواهند به دیگری درکاری نیابت داده و با هم طرحی را اجرا کنند. استمرار و دوام این عقود وابسته به اذن است به ترتیبی که با نابودی آن، عقد نیز منحل می‌شود. انتفا و نابودی به دو روش قابل تصرف است:

الف) با توجه به ویژگی این عقود که هیچ الزامی برای طرفین ایجاد نمی‌کند، طرفین اذن دهنده و اذن گیرنده هر وقت که اراده کنند، می‌توانند این اذن را از بین برده و باعث انحلال قرارداد شوند.

ب) چون منبع اذن همیشه انسان و شخص حقیقی است و اذن همیشه متصل به منبعش است، هر حادثه‌ای (مرگ یا حجر) که این منبع را از بین ببرد، رشته ارتباط میان اذن و اراده را قطع می‌کند و آن را از بین می‌برد و با از بین رفتن اذن، عقد خود به خود منفسخ می‌شود. از طرف دیگر مرگ و حجر اذن گیرنده نیز باعث نابودی اذن می‌شود زیرا نیابت و اذن و اباحه، همان گونه که به شخصیت اذن دهنده وابسته است، خطاب به شخص طرف دیگر و مقید به وجود و اهلیت همان شخص است. انسان به کسی اذن تصرف در مال خود را می‌دهد که به او وابستگی و اعتماد دارد در چنین حالتی، برای مالک قابل تحمل نیست که ناگهان با قیم یا وارثی ناشناخته روبرو شود.

فهرست منابع:

۱. ابهری، حمید و افچنگی، زینب، مقاله، مفهوم، ماهیت و آثار شرط فاسخ در حقوق ایران، مجله فقه و حقوق اسلامی، زمستان ۸۸، ش ۱، ص ۷.
۲. امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۱. تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۵.
۳. انصاری، مسعود و طاهری، محمد علی؛ دانش نامه حقوق خصوصی، ج ۱. تهران، انتشارات محراب فکر، ۱۳۸۴.
۴. انصاری، مرتضی، مکاسب، انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۸۹.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دایره المعارف حقوق مدنی و تجارت، ج ۱، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۸.
۶. سنهوری، عبدالرزاق، الوسیط فی شرح القانون المدنی، ج ۳، انتشارات دانشگاه قم، ۱۳۹۰.
۷. شهیدی، مهدی، سقوط تعهدات، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، چ ۱، ۱۳۶۸.
۸. شهیدی، مهدی، حقوق مدنی ۳، تعهدات، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۸.
۹. صدیقیان، عبدالله؛ جعفری ندوشن، جواد؛ قلمرو نفوذ شرط فاسخ، مجله حقوق دادگستری، شماره هشتاد و نهم، ۱۳۹۴.
۱۰. فلاح‌نژاد، فاطمه، شرط افساخ در قراردادها، پایان‌نامه کارشناسی ارشد: دانشگاه کاشان، ۱۳۸۷.
۱۱. قنواتی، جلیل، شبیری ابراهیم، عبدی پور، حقوق قراردادها در فقه امامیه، ج ۱، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۸.
۱۲. کاتوزیان، ناصر؛ حقوق مدنی- اعمال حقوقی، شرکت سهامی انتشار، چاپ هشتم، ۱۳۸۱.

۱۳. کاتوزیان، ناصر؛ قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، نشر میزان، چاپ بیست و نهم، ۱۳۸۹.
۱۴. کاتوزیان، ناصر، عقود معین، ج ۱، انتشارات گنج دانش، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۹.
۱۵. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱-۵؛ انتشارات گنج دانش، چاپ هشتم، ۱۳۹۳.
۱۶. کاتوزیان، ناصر، اموال و مالکیت، تهران، انتشارات میزان، ۱۳۹۲.
۱۷. محقق داماد، سید مصطفی، القواعد فقیه بخش مدنی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
۱۸. Anson sir willim principles of the English law of contract, oxford university press, ۱۹۵۹.
۱۹. David M. Walke. The Oxford. Companion to law
۲۰. Loc. Cit p. ۴۴۱-Treitel, G.H. An Law Of Contract
۲۱. Markesinis, Sir basil, et al, The German Law of contract ,
۲۲. Tampiin (F. A) steamship co. ltd, V Anglo- Mexican petroleum products co. ltd (۱۹۱۶) ۲A.C. ۳۹۷.
(Hous of Lords)
۲۳. Salmons, Arthur F, good faith acquisition of movables, p۱۰. Available at.